

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

امام (رضوان الله عليه)، و مرحوم محقق خوئی، در این جهت اشتراك دارند، و آن اینکه هر دو بزرگوار قدرت را شرط برای تکلیف نمی دانند، بر خلاف آنچه که مشهور است، که قدرت را یکی از شرائط تکلیف می دانند، و همچنین مسئله علم را، و قائلند همان طور که احکام واقعیه مشترك است بین العام والجاهل، علم شرط برای تکلیف نیست، قدرت را هم شرط برای تکلیف نمی دانند، احکام واقعیه را، همان طور که شامل برای قادر می دانند، شامل برای عاجز هم می دانند، انسان عاجز، آن تکلیف واقعی متوجه او هست، در این معنا، اشتراك دارند، اما از راهی که از آن راه به این نتیجه رسیده اند، اختلاف بینشان وجود دارد.

مرحوم آقای خوئی، دلیل بر این مدعی، و راهی را که طی کرده اند، بحث ماهیت حکم و حقیقت حکم است، فرمودند، حقیقت حکم عبارت است از اعتبار يك امر نفسانی، در این اعتبار، هیچ اقتضایی برای قدرت و شرطیت قدرت نیست. اما امام (رضوان الله عليه)، در حقیقت حکم، مبنای دیگری دارد، آن مبنا را دخیل در این بحث قرار نداده اند، و این يك نکات دقیقی است، که در تحقیق مسائل علمی، باید به این نکات، خوب دقت کرد، يك اصولی، وقتی می خواهد به این نتیجه برسد، از چه راهی به آن نتیجه رسیده است؟ لذا این نقطه اشتراك در کلام این دو بزرگوار است، و این نقطه اختلاف کلام این دو بزرگوار است. يك اشکالاتی نسبت به فرمایش مرحوم آقای خوئی وارد است، و هم چنین نسبت به فرمایش امام، اشکالاتی وجود دارد، که باید بیان شود.

اشکال فرمایش مرحوم آقای خوئی:

مجموعاً چهار اشکال در کلام این بزرگوار وجود دارد:

1. اشکال اول:

اشکال اول يك اشکال مبنایی است. ایشان برای اینکه کلام مرحوم نائینی را رد بکنند، فرمودند: که این کلام نائینی مبتنی است بر اینکه حقیقت انشاء را، ایجاد المعنی باللفظ بدانیم، در حالیکه این مبنا، در باب انشاء باطل است. آمدند انشاء را معنای دیگری کردند. در انشاء مجموعاً الی زماننا هذا، در اینکه حقیقت انشاء چیست؟ وقتی ما می گوئیم مولا يك چیزی را انشاء کرد، حقیقت انشاء چیست؟ مجموعاً چهار مبنا در اینجا وجود دارد، و این چهار مبنا تأثیر فروانی در مباحث اصولی و فقهی دارند و ما بحث اینها و تحقیق اینها را در همان سال اول اصول مفصلاً گفتیم، و در اینجا فقط يك اشاره می شود.

الف: مبنای اول مبنای مشهور است که انشاء از اموری ایجادیه است، انشاء، یعنی ایجاد المعنی باللفظ، منتهی بدنبالش، يك قید می زند، می فرماید ایجاد المعنی باللفظ، این ایجاد ظرفش کجا است؟ فی العالم الاعتبار، در عالم اعتبار این ایجاد محقق می شود.

مثلاً شما اگر بخواهید، ملکیت را در عالم اعتبار ایجاد کنید، وقتی که بعت و اشتريت گفته می شود، عقلاء در عالم اعتبار بعد از این لفظ اعتبار می کند ملکیت را. این مبنای مشهور است.

اینکه مرحوم آقای خوئی هم در اینجا و هم در آنجا (ج1 محاضرات ص88) مطرح فرموده است، همین اشکالی که بیان کردیم، که ایشان فرمود، که آیا مراد از ایجاد، ایجاد تکوینی است یا ایجاد اعتباری است؟

اولا باید عرض کنیم که اصل این اشکال ایشان، در کلمات مرحوم محقق اصفهانی مطرح شده است که استاد مرحوم آقای خوئی بوده است. مرحوم اصفهانی در آنجا فرموده است که اگر ایجاد تکوینی مراد باشد، لفظ در سلسله تکوین معنا نیست.

این را ما بالوجدان می دانیم، که هر وجودی دارای يك اسباب خاصه است، که لفظ به هیچ وجه نسبت به هیچ وجودی در سلسله تکوین او قرار ندارد. پس لفظ نمی تواند، ایجاد تکوینی معنا بکند، اما ایجاد اعتباری را هم فرمودند، که نمی تواند مراد باشد، برای اینکه آن متقوم به خود معتبر و اعتبار کننده است، به مجرد اینکه معتبر در نفس خودش اعتبار کرد، اعتبار تحقق پیدا می کند، اعم از اینکه لفظ باشد یا نباشد، این اشکال را در آنجا هم مطرح کرده است، در حالی که مشهور فرموده است: «انشاء ایجاد المعنی باللفظ فی العالم الاعتبار» است.

دو تا خصوصیت مربوط به نظریه مشهور است، يك خصوصیت این است که خودشان تصریح کرده اند، که لفظ را نمی خواهیم به عنوان علت قرار بدهیم، لفظ مقتضی برای ایجاد است، ایجاد در عالم اعتبار است، اموری انشائی به این معنا است، که اگر يك لفظ مقتضی يك معنای باشد، به این معنا، که بعد از صدور لفظ در ظرف اعتبار، عقلاء، یا شارع، اعتبار می کنند، شما ببینید که قبل از اینکه بعث و اشریت، گفته شود، هیچ يك اعتبار ملکیت نمی کند، گاه بعث و اشریت گفته می شود، باز هم اعتبار ملکیت نمی شود، این چنین نیست که هرگاه، این لفظ بیاید، این اعتبار به دنبال او باشد، این لفظ مقتضی برای حدوث این اعتبار است. این اعتبار هم بعد از صدور لفظ است. آنجا ما مویداتی برای این نظریه ذکر کردیم و غیر از این اشکال این دو بزرگوار، اشکال دیگری بیان شده است که ما جواب دادیم، و خودمان هم این نظریه را اختیار کردیم.

ب: مبنای دوم، مبنایی است که آخوند دارد. ایشان می فرماید انشاء، عبارت است از «ایجاد المعنی فی نفس الامر». بعد می گوید فی نفس الامر، به این معناست که «لا بفرض فرض»، این طور نیست که نیاز به فرض يك فرض و فرض کننده باشد.

مرحوم آخوند همانطور که در کفایه ملاحظه فرمودید، می فرماید ما غیر از انحاء اربعه وجودات که فلاسفه قائلند، وجود لفظی، کتبی، خارجی، ذهنی، غیر از این چهار تا يك قسم پنجمی هم ما برای وجود داریم به نام وجود انشائی، اصلا ایشان میفرماید، که خود وجود انشائی يك وجود است، و در نفس الامر برای وجود انشائی تحقق وجود دارد، می فرماید انشاء، ایجاد المعنی فی نفس الامر هست، عرض کردم که عنوان يك وجود خامسی را دارد.

ج: نظریه سوم نظریه خود محقق اصفهانی است. ایشان می فرماید انشاء، یعنی کون اللفظ وجودا تنزیلیا للمعنی، معنا يك وجود خارجی دارد. همین وجود حقیقی در عالم خارج. زدن يك حقیقت متحققه در عالم خارج است، وقتی می گوید، اضراب، این اضراب وجود تنزیلی این ضرب است. آمدن يك عنوان وجود تنزیلی درست کردند، هر لفظی را در باب انشائیات گفته اند وجود تنزیلی برای معنا است.

د: نظریه چهارم نظریه مرحوم آقای خوئی است. که فرموده اند، انشاء، به این معنا است که ابراز آن اعتبار نفسانی. انشاء یعنی ابراز آن اعتباری که در نفس است و از این جهت با اخبار در نظر ایشان فرقی نمی کند، انشاء و اخبار هر دو ابراز است، منتهی در اخبار قصد الحکایه وجود دارد. ابراز می کند چیزی را به قصد الحکایه، اما در انشاء ابراز می کند، آن اعتبار را لا بقصد الحکایه. پس این چهار تا مبنا شد، آنچه که می خواستیم عرض کنیم اشاره به این مبانی است، و همچنین مبنای صحیح، همین مبنای مشهور است، که انشاء، ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار است.

نکته: ایشان آمدند فرمودند، که ما در اینجا اگر بخواهیم بیائیم و بگوئیم، که این نظریه مرحوم نائینی باطل است، باید بگوئیم که این مبتنی بر نظریه مشهور در باب انشاء است، و نظریه مشهور در باب انشاء باطل است، نه نظریه مشهور در باب انشاء صحیح است.

اشکال دوم بر ایشان:

ما در اصول دو بحث داریم و بین این دو بحث، در این بحث مرحوم آقای خوئی خلط شده است. در اصول دو تا نزاع داریم. يك نزاع حقیقت حکم است، حقیقت حکم چیست؟ آیا حقیقت حکم همان شوق است، حقیقت حکم همان اراده است، یا حقیقت حکم خطاب صادر از مولا است؟

در بحث حکم هم مبانی مختلفی وجود دارد، يك مبنا هم همین مبنا است که ما بگوئیم، حقیقت حکم، اعتبار علی الذمه مکلف است، اما يك نزاع دوم در انشاء است. در انشاء، چهار مبنا وجود دارد، و این يك نزاع مستقلاً است، ما الان بچثمان اصلاً در این است که آیا در حکم، در حقیقت تکلیف، قدرت معتبر است یا نه؟

این چه ربطی به انشاء دارد. نزاع در باب حقیقت حکم، يك نزاع کاملاً مستقل از نزاع در باب انشاء است. در خود کفایه و در بعضی از مباحث اصولیه یادم هست در بحث صحیح و اعم، آنجا شبیه این مطلب مطرح است، وقتی دارند ثمره بحث صحیح و اعم را مطرح می کنند، می گویند، روی قول صحیحی ها، تمسک به اصالت الاطلاق صحیح نیست، روی قول اعمی ها تمسک صحیح است.

یکی از ثمرات را می گویند روی قول صحیحی ها باید احتیاطی شویم، روی قول اعمی ها باید برائتی بشویم. آنوقت بعضی ها آمدند گفتند، که پس اصلاً بحث نزاع در صحیح و اعم، یکی از متفرعات بحث اقل و اکثر در باب اشتغال است.

در اقل و اکثر، دو مبنا وجود دارد، یکی این که احتیاط را نسبت به اکثر اجرا می کنیم، دیگر این که برائت را اجرا می کنیم. آن وقت آنجا بعضی ها گفته اند، اینها دو نزاع مستقل است، این مستقل بودن، معنایش این است که هر نزاعی روی جمیع اقوال، معنا داشته باشد، اگر آمدیم گفتیم نزاع دوم، روی بعضی از اقوال، در نزاع اول است، اینجا این دو تا نزاع دیگر نزاع مستقل نمی شود.

اینجا همین طور است، شما حقیقت حکم را شوق بدانید، اراده بدانید، اعتبار بدانید، یا بعضی ها گفته اند: حکم همین «الخطاب الصادر من المولا» است، روی هر چهار نظریه در باب حکم، تمام مبانی در باب انشاء معنا دارد. این طور نیست که بگوئیم نزاع در باب انشاء، فقط روی این نظر در باب حکم است، و هكذا بالعکس، روی همه نظریه ها در باب انشاء، این نظریه ها در باب حکم هم راه دارد.

لذا این ها دو تا نزاع مستقل است. آنوقت اشکال به ایشان این است که بحث ما در حقیقت حکم است، بحث ما در حقیقت تکلیف است. می خواهیم ببینیم در تکلیف قدرت معتبر است یا نه؟ چه ربطی به انشاء و حقیقت انشاء دارد؟ که اصلاً بیائیم بگوئیم، نظریه نائینی مبتنی است بر این که حقیقت انشاء ایجاد المعنی بالنفس باشد، و این مبنا باطل است. عجیب این است که خود ایشان هم بعد از این که می فرمایند باطل است، در دلیشان بحث را می برند روی حقیقت حکم.

پس اشکال دوم این است، آنچه که از ظاهر عبارات ایشان استفاده می شود، این است که این دو نزاع مستقل نیست، و مربوط به هم است در حالی که مستقل است. این اولاً، در اشکال دوم، و ثانیاً، بحث در اینجا فقط مربوط به حقیقت حکم است، ارتباطی به حقیقت انشاء ندارد.

اشکال سوم:

سومین اشکال بر ایشان این است، که سلمنا حقیقت حکم عبارت از اعتبار است. بر فرض که ما این را بپذیریم که حقیقت حکم «اعتبار علی ذمه المكلف» است، اما آیا این اعتبار يك فعل اختیاری است؟ یا غیر اختیاری؟ قطعاً اختیاری است، من اعتبار می کنم، که این فعل بر ذمه غیر باشد. پس اعتبار، فعل من الافعال الاختیاریه است.

قاعده این است که هر فعل اختیاری، دنبالش غرض وجود دارد. یعنی این طور نیست که امکان ندارد فاعل مختار فعلی را

اختیاراً انجام بدهد، بلا غرض.

حالا بحث را اینجا می آوریم، می گوئیم مرحوم آقای خوئی فرمودند، که در این اعتبار علی ذمه المكلف، مقتضی برای شرطیت قدرت نیست. ما میگوئیم هست. مقتضی را درست می کنیم. اعتبار فعل من الافعال الاختیاریه، این يك.

دو، هر فعل اختیاری، به دنبال او غرضی وجود دارد، اینطور نیست که فاعل مختار، بدون غرض، فعلی را انجام بدهد، می گوئیم چه غرضی از این اعتبار وجود دارد؟ غرضش این است که مکلف تحریک بشود، و داعی پیدا بکند بر انجام عمل. داعی چه زمانی پیدا می شود؟ جایی که متعلق مقدر باشد. پس ما حتی روی این مبنا که حقیقت حکم را اعتبار علی ذمه المكلف بدانیم، برای شما مقتضی شرطیت قدرت را درست کردیم. این هم اشکال سوم.

اشکال چهارم:

این است که اگر ما بگوئیم قدرت شرط برای تکلیف نیست، لازمه اش این است که بین احکام تکلیفیه و احکام وضعیه فرقی نباشد. در احکام وضعیه، آنجا می گویند قدرت معتبر نیست، اختیار معتبر نیست. اگر يك انسان نائمی در عالم خواب شیشه غیر را زد شکست، آنجا حکم به ضمان می کنند، می گویند ضامن است، در ضمان، که یکی از احکام وضعیه است، قدرت معتبر نیست، در تحقق ملکیت، قدرت اعتبار ندارد.

لازمه این فرمایش ایشان این است که ما بگوئیم بین احکام تکلیفیه و وضعیه، دیگر فرقی وجود ندارد. همانطور که در احکام وضعیه، قدرت معتبر نیست در احکام تکلیفیه، هم قدرت معتبر نیست، و این چیزی است که يك مقدار التزام به او مشکل است.

این اشکال چهارم يك استبعاد است. دیگر نمی خواهیم يك برهان علیه ایشان بیاوریم، خیلی بعید است، که ما از اول که آمدیم تقسیم کردیم احکام را به تدریجی و وضعی، بیائیم بگوئیم الان اثبات می کنیم، بین اینها هیچ فرقی وجود ندارد. از این جهت، لذا این يك استبعاد است، همین استبعاد نسبت به فرمایش امام هم وجود دارد، این فرمایش مرحوم آقای خوئی.

تا اشکالاتی که بر فرمایش امام به ذهن میرسد، خوب در بحث دقت کنید، چون عرض کردم این یکی از مباحث بسیار موثر هم در اصول، هم در مسائل فقهی است، ما اگر گفتیم عاجز، از اول تکلیف متوجه به او نیست، با این که بگوئیم تکلیف متوجه به او هست این ثمرات فراوانی دارد.